

نقدنگاشت ترجمه های قرآنی (۷)

نقد و بررسی ترجمه جناب آقای دکتر حداد عادل از
قرآن کریم



۱۱۳-۱۲۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است ترجمه قرآن جناب آقای حداد عادل را در بوطه نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیات ۱ تا ۱۲ از سوره مائده، نکات انتقادی خود را نسبت به ترجمه بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می سازد.

کلیدواژه ها: ترجمه قرآن، قرآن، غلامعلی حداد عادل،
نقد ترجمه



Review of Quranic translations (7)
Review of Quran translation by Mr. Haddad Adel

Seyyed Muhammad Reza Safavi

Abstract: In the following article, the author tries to review the translation of the Quran by Mr. Haddad Adel. In line with this goal, by regarding the verses 1 to 12 of Surah Ma'idah, he expresses his critical points towards translation and then, expresses his own views.

Keywords: Translation of Quran, Quran, Ghulam Ali Haddad Adel, Translation Criticism

مقالات نقدية للترجمات القرآنية (٧)

نقد وتدقيق ترجمة القرآن للدكتور حداد عادل
السيد محمد رضا الصفوي

المخالصة: يسعى الكاتب في المقال الحالي إلى وضع ترجمة الدكتور حداد عادل في بوتقة النقد والتحليل. وفي سياق هذا الهدف يذكر الآيات من ١ إلى ١٣ من سورة المائدة، ليبين بعد ذلك ملاحظاته النقدية حول ترجمة هذه الآيات، ثم يبين رأيه حول هذا الموضوع. المفردات الأساسية: ترجمة القرآن، القرآن، غلام علي حداد عادل، نقد الترجمة.

قرآن برای همه انسان‌ها در همه سرزمین‌هاست، نه مخصوص عرب‌زبانان که خداوند فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا (نساء: ۱۷۴): ای مردم، برای شما از سوی پروردگارتان حجتی روشن آمد و [قرآن،] نوری آشکارا به سوی شما فرفرستادیم.

بنابراین ترجمه آن به زبان‌های گوناگون ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل در طول قرون که بر اسلام گذشته است، دانشمندان دلسوز همت گماشتند و قرآن را به زبان‌هایی گوناگون ترجمه کردند. در این میان ترجمه قرآن به زبان فارسی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و ترجمه‌هایی متین و دقیق از قرآن به جامعه ایمانی فارسی‌زبان عرضه شده است. به ویژه پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ترجمه قرآن به اوج رسید و بزرگانی از اهل علم و ادب به این مهم همت گماشتند.

از جمله ترجمه‌های درخور تحسین که به خوبی از عهده آن برآمده و دقت، صلابت، گویایی و اختصار را در خود جمع کرده، ترجمه جناب آقای دکتر غلامعلی حداد عادل است. ترجمه به گونه‌ای است که هم عموم مردم می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند و هم فرهیختگان از آن بهره‌برند.

قرآن‌پژوهان همه به این حقیقت اعتراف دارند که ترجمه قرآن کاری دشوار است و نیز اتفاق نظر دارند که ترجمه بی‌خطا و پیراسته از لغزش‌ناپایب است.

در این میان وظیفه دیگران است که اگر خطا و لغزشی در ترجمه‌ها ملاحظه کردند، به ویژه در ترجمه‌هایی که از شهرتی برخوردارند، آن را یادآوری کنند. باشد که ترجمه‌های قرآن به سوی اتقان و صحت هر چه بیشتر سوق داده شوند. این کمترین نیز به مواردی از مسامحه در ترجمه جناب آقای دکتر غلامعلی حداد عادل برخورد می‌پندارم که می‌پندارم جای چون و چرا دارد. برخی از آنها را در این نوشتار می‌آورم.

گفتنی است چاپ اول ترجمه مزبور که در سال ۱۳۹۰ هجری شمسی به زیور طبع رسیده است، در اختیار بود و نقد و بررسی بر اساس این چاپ انجام شده است.

سوره مائده

آیه ۱: أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ: (گوشت) چهارپایان، به جز آنچه به شما گفته می‌شود، بر شما حلال است.

بررسی: در این ترجمه سه ایراد عمده به نظر می‌رسد:

۱. جمله مزبور از آیه شریفه که از حلیت انعام می‌گوید، همه منافع پرشمار آن را شامل می‌شود، مانند: گوشت، شیر، پیه، جگر، مغز، پشم، کرک، مو، پوست و دیگر منافع آن. اختصاص دادن حلیت به

«گوشت» در حالی که هیچ قرینه‌ای آن را پشتیبانی نمی‌کند، تصرف در معنای گسترده‌آیه است. آیات متعددی از منافع پرشمار انعام سخن می‌گویند. در سوره نحل می‌خوانیم:

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * ... وَتَحْمِلُ أَوْثِقَالَكُمْ (نحل: ۵ و ۷): و دام‌ها (گاو و گوسفند و بز و شتر) را آفرید که برای شما در آنها وسیله گرما و سودهایی دیگر است، و از آنها می‌خورید * ... و بارهای سنگینتان را حمل می‌کنند.

در سوره یس آمده است:

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ (یس: ۷۲ و ۷۳): و برایشان در آنها (گاو و گوسفند و بز و شتر) سودهایی و نوشیدنی‌هایی است.

علاوه بر این مترجم محترم در نظیر آیه مورد بحث، گوشت را به ترجمه نمی‌افزاید:

أُحِلَّتْ لَكُمْ الْبَقَرُ إِلَّا مَا يَتَلَبَسُ عَلَيْهِ كُفٌّ (حج: ۳۰): چارپایان غیر از آنچه به شما گفته خواهد شد، بر شما حلال شده.

اگر از بیان برخی از مفسران حلیت خصوص گوشت برمی‌آید، باید بر آنها نیز ایراد گرفت که چرا نطق وسیع آیه را در یک مورد خلاصه کرده‌اند.

۲. مترجم محترم مانند بسیاری از مترجمان «چارپایان» را معادل «اژه» «انعام» شمرده و برخی هم آن را به «دام‌ها» ترجمه کرده‌اند. حال آنکه چهارپا در زبان فارسی معنایی دارد که با معنای «انعام» در زبان عرب بسیار متفاوت است. در فارسی چهارپا به هر حیوانی گفته می‌شود که دو دست و دو پا داشته باشد که معادل «بهمه» می‌شود یا به خصوص اسب و شتر و قاطر و الاغ؛ یعنی حیوانات باربر گفته می‌شود. معین می‌نویسد:

چهارپا، چهارپای، چارپا: هر حیوانی که چهارپا (دو دست و دو پا) دارد و غالباً به اسب و الاغ و قاطر و شتر اطلاق می‌شود.^۱

این در حالی است که «انعام» در زبان عرب به گاو و شتر و گوسفند گفته می‌شود. فتومی می‌نویسد:

الْأَنْعَامُ ذَوَاتُ الْحُفِّ وَالظَّلْفِ وَهِيَ الْإِبِلُ وَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ: انعام حیواناتی اند که سُم دارند و آنها عبارت‌اند از شتران، گاوها و گوسفندان.^۲

ابن منظور نیز می‌آورد:

۱. فرهنگ فارسی.
۲. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۱۴.

العَرَبُ إِذَا أَفْرَدَتِ النَّعَمَ لَمْ يُرِيدُوا بِهَا إِلَّا الْإِبِلَ، فَإِذَا قَالُوا الْأَنْعَامَ أَرَادُوا بِهَا الْإِبِلَ وَالْبَقَرَ وَالغَنَمَ: عرب‌ها «نعم» را که مفرد می‌آورند شتر را قصد می‌کنند و چون «انعام» گویند شتران، گاوها و گوسفندان منظورشان است.^۳

گاه تعبیر شده است که «انعام» حیوان چرنده است؛ چنان‌که ابن منظور می‌نویسد:

النَّعَمُ وَاحِدُ الْأَنْعَامِ وَهِيَ الْمَالُ الرِّعَاءِيَّةُ: نعم مفرد انعام است و انعام حیوانات چرنده‌اند.^۴

در هر حال «چهارپایان» نمی‌تواند معادلی دقیق، بلکه معادلی درست برای «انعام» باشد؛ چه «انعام» خصوص گاو و گوسفند و شتر باشد و چه به معنای حیوانات چرنده.

از آیات قرآن نیز برمی‌آید که «انعام» مطلق چهارپایان نیست؛ زیرا قرآن اسب و قاطر و الاغ را در مقابل «انعام» شمارش می‌کند:

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ ... * وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً (نحل: ۵ و ۸): دام‌ها (گاو و گوسفند و بز و شتر) را ... * و اسبان و استران و خران را برای شما آفرید تا بر آنها سوار شوید و مایه زیبایی و آراستگی زندگی تان باشند.

کلمات «الْخَيْلُ: اسب‌ها»، «الْبِغَالُ: قاطرها» و «الْحَمِيرُ: درازگوش‌ها» عطف به «الْأَنْعَامُ» است؛ یعنی: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ وَخَلَقَ لَكُمْ الْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ». در سوره آل عمران نیز «انعام» در مقابل «خَیْل: اسب‌ها» قرار داده شده است:

الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ (آل عمران: ۱۴): اسب‌های نشان‌دار و انعام و کشتزاران.

۳. در ترجمه جمله مزبور «بِهيمَة» معنا نشده است. «بِهيمَة» به حیوان‌هایی که چهارپا هستند، چه در خشکی باشد، چه در دریا گفته می‌شود:

الْبِهِيمَةُ كُلُّ ذَاتِ أَرْبَعٍ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ وَالتَّيْرِ.^۵

نکته: اضافه «بِهيمَة» به «انعام» از باب اضافه عام به خاص است که نتیجه آن بیانیه می‌شود، مانند: «مدینه بغداد: شهر بغداد». بنابراین مفاد «بِهيمَة الأنعام» این است: «چهارپایان چرنده» یا «چهارپایان دامی (گاو، گوسفند، بز و شتر)».

غَيْرِ مُجَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ: به شرط آنکه در حال احرام، صید را حلال مشمرید.

۳. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۸۵.

۴. همان.

۵. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۵.

بررسی: مفاد ترجمه این است: انعام به این شرط بر شما حلال است که شکار را در حال احرام حلال نشمارید. با این مفهوم که اگر گمان کنید که شکار در حال احرام حلال است، انعام برای شما حلال نیست.

این معنا از آیه بر نمی آید؛ زیرا «غَيْرُ مُجَلِّي الصَّيْدِ» حال است و حال همواره گویای شرط نیست؛ یعنی همواره چنین نیست که مضمون فعل قبل را که به اصطلاح عامل حال می نامند، مقید و مشروط به مفاد حال کند. اگر گفته شود: «إِنْفِرُوا إِلَى الْجِهَادِ غَيْرَ خَائِفِينَ» به سوی نبرد بروید، در حالی که نمی ترسید، معنایش این نیست که وجوب رفتن به جهاد مشروط است به اینکه جهادکننده از دشمن نترسد، بلکه «غَيْرَ خَائِفِينَ»: بیانگر توصیه است. در حقیقت متکلم می گوید به جهاد بروید و ترس نداشته باشید.

آیه نیز از همین قبیل است؛ یعنی انعام بر شما حلال شده است، ولی در حال احرام صید را حلال نشمارید. از آن رو این تذکر داده شده است که بخشی از شکارها از جمله انعام اند، مانند بزهای کوهی و دیگر مصادیق انعام که وحشی هستند. در حقیقت «غَيْرُ مُجَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» به نوعی استثنا از «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» است، نه بیانگر شرطی برای حلال بودن انعام.

ضمناً ترجمه «یُتَلَى» به «گفته شود» نادرست تلقی نمی شود؛ زیرا می تواند بیان حاصل معنا باشد، ولی دقیق هم به شمار نمی آید؛ زیرا «گفته شود» با «يُقَالُ» برابر است و «یُتَلَى» با «خوانده شود» برابری می کند. مترجم گرامی در بسیاری از آیات «یُتَلَى» را «خوانده شود» معنا می کند، نه «گفته شود»، مانند: وَمَا يُتَلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى التِّسَاءِ (نساء: ۱۲۷)؛ و نیز در باب آنچه در این کتاب درباره دختران یتیم بر شما خوانده می شود.

آیه ۲: وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا: (تنها) پس از خروج از احرام به شکار دست یازید.

بررسی: افزوده «تنها» در این ترجمه نه تنها در رساکردن معنای آیه نقشی ندارد که چه بسا معنایی نادرست از آن برداشت شود. می توان چنین برداشت کرد که فقط وقتی شکار کردن حلال می شود که انسان از احرام خارج شود، اما کسی که محرم نشده است، شکار برای او حلال نیست؛ چون او نیز می تواند از مصادیق جمله مزبور به شمار آید.

... وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ: و حرمت زائران بیت الله الحرام ... مشکند.

بررسی: در اینجا «آمین» به «زائران» برگردان شده است، در حالی که «آمین» به معنای «قاصدین: قصدکنندگان است» و «آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ» کسانی اند که آهنگ مکه کرده و راهی بیت الله شده اند. به تعبیر دیگر مسافرانی که مقصدشان مکه و خانه خداست، هر چند صدها کیلومتر با مکه فاصله

داشته باشند و بی گمان این معنا با «زائران بیت الله» تفاوت معنایی روشنی دارد.

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ اَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا: و دشمنی با مردمی که مانع رفتن شما به مسجد الحرام شده اند سبب نشود از حدّ خود تجاوز کنید.

بررسی:

۱. «اَنْ صَدَّوْكُمْ...» در ترجمه صفت «قوم» شمرده شده است: «مردمی که مانع رفتن شما به...» در حالی که اگر صفت می بود، نباید قرین «اَنْ» مصدریه می آمد، بلکه گفته می شد: «قوم صَدَّوْكُمْ».

عبارت «اَنْ صَدَّوْكُمْ...» تعلیل «شَنَاٰن» و بیانگر خاستگاه دشمنی است؛ یعنی اگر با مردمی دشمنی دارید و منشأ دشمنی شما با آنها این است که از ورود به مسجد الحرام بازتان داشته اند، بر آنها ستم نکنید.

۲. سیاق آیه به روشنی می رساند که مراد از اعتداء در «اَنْ تَعْتَدُوا» ستم و تجاوز بر آن قوم است؛ یعنی «اَنْ تَعْتَدُوا عَلَيْهِمْ»؛ به اینکه بر آنان ستم کنید»، ولی مترجم گرامی می نویسد: «از حدّ خود تجاوز کنید» که بی گمان با معنای آیه فاصله دارد. علاوه بر آنکه جای این سؤال را باز می کند که حد انسان چیست و این موجب نامفهومی معنای آیه برای مخاطب می شود.

۳. «جرم» در «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ» به «سبب نشود» بازگردانده شده است. این را باید حاصل معنا شمرد، نه معنای کلمه «لَا يَجْرِمَنَّ»؛ زیرا «جرم» در اینجا به معنای «حمل کردن»^۶ و به تعبیر دیگر «واداشتن» یا «کشاندن» است؛ چنان که مترجم گرامی در ترجمه آیه ۸ همین سوره (وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ عَلٰى اَلَّا تَعْدِلُوْا) می نویسد: «مبادا دشمنی شما با گروهی از مردم شما را به بی عدالتی کشاند» و همچنین در آیه ۸۹ سوره هود.

ضمناً تعبیرکردن از «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ» به «سبب نشود» موجب شده که ضمیر «کم» در ترجمه منعکس نشود. بر خلاف آیه ۸ سوره و نیز آیه ۸۹ سوره هود که چون دقیق معنا شده، مترجم توانسته است ضمیر را نیز منعکس کند.

آیه ۴: وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ فُكُلُوا مِمَّا اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ: نیز شکار سگان شکاری که آنها را به نحوی که خدا به شما تعلیم داده، آموخته کرده اید، پس از آنچه برای شما (می گیرند و) نگاه می دارند بخورید.

بررسی: درباره وجه اعرابی «وَمَا عَلَّمْتُمْ» دو نظر وجود دارد:

۶. رک به: المیزان، ج ۵، ص ۱۶۳.

۷. رک به: همان ص ۱۶۲.

نظر اول: عطف به «الطَّيِّبَاتُ» در «أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» است؛ یعنی «بر شما حلال است سگان شکاری» و از آن رو که مراد به قرینه «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ». بیان حلیت خود سگ شکاری نیست، باید به مناسبت کلمه «صید: شکار» را مقدر شمرد. مترجم گرامی نیز همین گونه معنا می کنند (نیز شکار سگان شکاری).

نظر دوم: «ما عَلَّمْتُمْ» شرطیه و مبتدا و «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ» خبر و جواب شرط است؛ یعنی «دزدگانی که به آنها آموزش داده اید... از شکاری که برای شما نگاه داشته اند بخورید». وجه دوم از آن رو که نیاز به تقدیر ندارد اولویت دارد. آنچه مترجم گرامی آورده اند، چون برابر یکی از دو وجه اعرابی است ایرادی ندارد. هر چند وجه راجح نیست، ولی اشکال از آن نظر است که ایشان در پی نوشت آورده اند که در موارد اختلاف مفسران نظر علامه طباطبایی در المیزان راگزینش می کنند و علامه وجه دوم را ظاهر می دانند و می گویند این وجه تکلف تقدیر را نیز ندارد.^۸

ضمناً تعبیر «آموخته کرده اید» در عبارت ترجمه (به نحوی که خدا به شما تعلیم داده آموخته کرده اید) چندان مناسب نیست؛ زیرا عموم مردم از آموخته کردن حیوانات معنای مأنوس کردن و خودادان آنها را می فهمند، نه آموزش دادن.

وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ: و (هنگام فرستادن سگ شکاری) نام خدا را بر آن ببرید.

بررسی: از جمله «نام خدا را بر آن ببرید» که در ترجمه آمده است، برمی آید که مراد بردن نام خدا بر سگ شکاری به هنگام فرستادن آن برای شکار است، در حالی که مفرد آوردن ضمیر در «عَلَيْهِ» نشان می دهد که ضمیر به «ما» در «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» که مراد از آن شکار است برمی گردد. اگر مراد آن بود که بر سگ شکاری نام خدا برده شود، ضمیر به صورت جمع مؤنث می آمد؛ یعنی گفته می شد: «وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِنَّ»؛ چنان که در فقرات قبل ضمیر جمع مؤنث آمده است: «تُعَلِّمُونَهُنَّ» و «أَمْسَكْنَ».

آیه ۵: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجْوَرَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ: و زنان پاکدامن از میان آنان که قبل از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بر شما حلال اند، به شرط آنکه مهریه شان را بپردازید و پاکدامن باشید و زنا مکنید و در نهان (آنها را) دوست نگیرید.

بررسی: از ترجمه برمی آید که حلیت ازدواج مردان مسلمان با زنان پاکدامن، چه از مسلمانان و چه از اهل کتاب چهار شرط دارد: ۱. پرداخت مهر. ۲. پاکدامنی مردان ۳. زنانکردن مردان ۴. دوستی نکردن

۸. الظاهر أن الجملة معطوفة على موضع الجملة الأولى. و «ما» في قوله: «وَمَا عَلَّمْتُمْ» شرطية و جزاؤها قوله «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» من غير حاجة إلى تكلف التقدير.

با زنان در نهان. مفهوم شروط یادشده این است که اگر مرد پاکدامن نباشد، زناکار باشد و با زنان در نهان دوستی برقرار کند، ازدواج با زنان پاکدامن بر آنان حلال نیست. آنچه این معنا را مشکوک می‌کند، تفاوت تعبیر در بیان این معانی است. پرداخت مهر با «إِذَا» شرطیه زمانیه آمده است: «إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُوزَهُنَّ»، ولی پاکدامنی و زنانکردن و دوست نگرفتن به صورت حال آمده است: «مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ». این تفاوت تعبیر می‌تواند قرینه تفاوت معنا باشد. بنابراین بعید نیست که مانند: «غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» که در آیه اول سوره مفاد آن بیان شد، بیان شروط حکم حلیت نباشد، بلکه دستور و حکمی مجزا به حساب آید؛ یعنی اینکه زنان مسلمان و اهل کتاب را بر شما حلال کردیم، ازدواج با آنها حلال است، نه دوست گرفتن آنها و نه زناکردن با آنها و نه بی‌عفتی کردن.

آیه ۶: فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ: صورت‌هایتان را بشویید و (نیز) دست‌هایتان را تا آرنج.

بررسی: درباره وجه ادبی «إِلَى الْمَرَافِقِ» دو نظر وجود دارد:

۱. متعلق به «فَأَغْسِلُوا» است. بر اساس این نظر «إِلَى الْمَرَافِقِ» غایت «غَسَلَ: شستن» می‌شود و این معنا را عرضه می‌کند که شستن به مرفق پایان می‌یابد و طبعاً شستن از سر انگشتان شروع می‌شود.

۲. «إِلَى الْمَرَافِقِ» قید برای «أَيْدِيَكُمْ» است؛ یعنی «دست تا مرفق» بر این فرض مجموع «أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ یعنی مجموع قید و مقید مفعول به «فَأَغْسِلُوا» می‌شود، نه فقط «أَيْدِيَكُمْ». علمای شیعی و وجه دوم را تأیید می‌کنند و مترجم محترم نیز پیرو همین نظر است. بنابراین برای آشکارشدن این معنا باید علامت مفعول (را) بعد از مرفق بیاید و اگر قبل از آن بیاید، با نظر اول همسو می‌شود. پس باید نوشت: «صورت‌هایتان را و نیز دست‌هایتان تا آرنج‌ها را بشویید». معمولاً مترجمان شیعی به این نکته توجه نکرده و ترجمه را برابر نظر اهل سنت نگاشته‌اند.

نکته: «مرفق» محل اتصال ساعد به بازو است. در نتیجه شامل قسمت داخل و نیز خارج دست می‌شود و «آرنج» بر اساس معنایی که دهخدا آورده است: «آرنج. [ر] (ا) مفصل و بند و میان بازو و ساعد از طرف وحشی»؛ در فارسی فقط به قسمت بیرونی گفته می‌شود. در نتیجه آرنج معادل دقیقی برای مرفق نیست، ولی از آن‌رو که در فارسی معادلی برابر مرفق نیست، باید از سر ناچاری به آرنج برای ترجمه مرفق اکتفا کرد.

وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ: و بخشی از سرهایتان را مسح کنید و نیز پاهایتان را تا برآمدگی روی پا.

بررسی: در ترجمه، این دقت ستودنی هست که معنای «باء» را که تبعیض است بازتاب می دهد؛ معنایی که در بسیاری از ترجمه ها مغفول مانده است. باید دانست که «باء» به معنای «بعض» در لغت آمده است.^{۱۰} علاوه بر آن روایتی معتبر نیز وجود «باء» در «بُرءِ وَسْکُمْ» را دلیل گرفته است بر اینکه در وضو بخشی از سر مسح می شود،^{۱۱} ولی از ترجمه بر نمی آید که آیا معنای «بعض» در «أَرْجُلْکُمْ» پاهایتان نیز لحاظ شده یا لحاظ نشده است. البته بر این اساس که «أَرْجُلْکُمْ» عطف بر محل «بُرءِ وَسْکُمْ» باشد. که درست نیز همین وجه است. معنای «باء» به «أَرْجُلْکُمْ» تسری نمی کند. بنابراین معنای جمله این نیست که بخشی از پاهایتان را مسح کنید.

در ترجمه «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» آمده است: «تا برآمدگی روی پا». چنان که دیده می شود مثنی بودن «کعبین» لحاظ نشده است. پس بهتر آن است که نوشته شود: «... تا دو برآمدگی پا».

نکته: مثنی بودن «کعبین» نشان می دهد که مراد از آن دو قوزک است، نه بلندی روی پا و نه محل اتصال قدم به ساق، وگرنه مانند «مَرَافِقْ» جمع آورده می شد. البته به مترجم ایرادی نیست؛ زیرا «کعب» در قول مشهور همان بلندی روی پا است.

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا: و اگر جنب بودید (غسل کنید و) خود را پاکیزه سازید.

بررسی: از این ترجمه برمی آید که جنب باید دو کار بکند: ۱. غسل کند ۲. خود را پاکیزه کند، در حالی که «فَاطَّهَّرُوا» به دلیل آیه ۴۳ سوره نساء غسل کردن است که خدا فرمود:

... وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا: با جنابت به نماز [و جایگاه نماز] نزدیک نشوید مگر رهگذر باشید تا اینکه غسل کنید.

و این خود مایه پاکی می شود، نه اینکه جنب دو کار بکند، چنان که از ترجمه برمی آید. بهتر آن بود که چنین نوشته می شد: «و اگر جنب بودید، خود را پاکیزه سازید (غسل کنید)».

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا: و آب نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید.

بررسی

۱. در جمله مزبور «تَيَمَّمُوا» مصدر «فَتَيَمَّمُوا» در معنای لغوی آن که قصد کردن است به کار رفته است. راغب می نویسد:

تَيَمَّمْتُ كَذَا، وَ تَيَمَّمْتُهُ: فَصَدْتُهُ، قَالَ تَعَالَى: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا طَيِّبًا»^{۱۲}

۱۰. ر.ک به: المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۴.

۱۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۰۳.

۱۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۹۳.

علامه طباطبایی نیز آورده است: «التَّيْمُّ هُوَ الْقَصْدُ»^{۱۳}، ولی مترجم محترم آن را بر اساس معنای اصطلاحی آن ترجمه کرده است، در حالی که معنای اصطلاحی بعد از این آیه درست شده است. پس بر مترجم بود که در ترجمه جمله مزبور می نوشت: «... و آب نیافتید، به سراغ خاک پاک بروید...».

۲. مترجم «صعید» را به خاک ترجمه می کند، در حالی که اولاً در معنای آن اختلاف است. برخی آن را مطلق وجه الارض می دانند، چه خاک، چه سنگ، چه شن و چه ماسه. علامه می نویسد:

الصَّعِيدُ هُوَ وَجْهُ الْأَرْضِ.^{۱۴}

و مترجم گرامی در پی نوشت آورده است که در موارد اختلاف، نظر علامه در میزان را برمیگزیند. ثانیاً مترجم محترم «صعید» در آیه ۴۰ سوره کهف را «زمین» معنا می کند، نه خاک: «فَتَصْبِحُ صَعِيداً زَلَقاً: تا زمینی صاف و بی گیاه شود».

۳. «صعیداً» نکره است، ولی ترجمه این خصوصیت را با زتاب نداده است. بهتر بود نوشته می شد: «خاکی یا زمینی پاک». کلمه «ماء» نیز نکره است و مناسب آن بود که در ترجمه «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» نوشته می شد: «و آبی نیافتید»، نه «آب نیافتید».

فَامَسَحُوا بِرُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ: و با آن خاک صورت ها و دستانتان را مسح کنید.

بررسی

۱. «باء» در «بُرُجُوهِكُمْ» همچون «باء» در «بِرُّءُوسِكُمْ» به معنای «بعض» است. بنابراین لازم بود همان طور که در آنجا مترجم به درستی معنا کرد که «بخشی از سرتان را مسح کنید»، در اینجا نیز نوشته می شد: «بخشی از صورت خود را مسح کنید». تفاوت این بخش با «وَأَمْسَحُوا بِرُّءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ» این است که در اینجا «أَيْدِيكُمْ» مجرور است و طبعاً معنای تبعیض «باء» به «أَيْدِيكُمْ» نیز تسری می کند و مفاد جمله چنین می شود: «بخشی از صورت و بخشی از دستانتان را مسح کنید». برخی از مترجمان به این نکته توجه نشان داده و نوشته اند: «... و آبی نیافتید پس آهنگ زمینی پاک کنید و از آن به قسمتی از صورت و دست هایتان بکشید (تیمم کنید)». (ترجمه آقای استاد ولی)

۲. مترجم گرامی «مِنْ» در «... وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ» را به معنای «باء» وسیله شمرده است. در حقیقت «مِنْهُ» را «بِه» معنا کرده است، در حالی که «مِنْ» در اینجا یا ابتداییه است، چنان که علامه طباطبایی در میزان آن را ظاهر می داند^{۱۵} یا به معنای بعض است که برخی دیگر از مفسران گفته اند.^{۱۶}

۱۳. میزان، ج ۵، ص ۲۲۹.

۱۴. همان.

۱۵. میزان، ج ۵، ص ۲۲۹.

۱۶. همان.

آیه ۹: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ: خدا به کسانی که ایمان آرند و عمل صالح کنند وعده داده است که از آمرزش و پاداشی بزرگ برخوردار خواهند بود.

بررسی

۱. «الصَّالِحَاتِ» جمع و دارای «الف» و «لام» است. بنابراین حاکی از همه اعمال صالح است، ولی مترجم نه جمع بودن آن را منعکس می‌کند و نه مفاد «الف» و «لام» آن را. البته در این مورد نیز یکسان عمل نمی‌کند. گاه «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را به صورت جمع (کارهای شایسته) ترجمه می‌کند، مانند آیه ۵۷ سوره آل عمران.

نکته: مراد از همه صالحات به دلیل آیه ۴۲ سوره اعراف آن مقدار است که انسان بر انجام دادن آنها به طور متعارف تواناست.

۲. مترجم محترم فعل‌های ماضی در «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را مضارع معنا کرده است. این به خودی خود ایرادی ندارد؛ چون از مواردی که می‌تواند فعل ماضی به معنای مضارع باشد، وقتی است که صله موصول قرار گیرد، ولی ایراد آنجاست که در موارد مشابه گاه ماضی و گاه مضارع معنا می‌کند. ماضی مانند آیه ۵۵ سوره نور:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که آنان را در زمین به خلافت رساند.

۳. از ترجمه برمی‌آید که مترجم گرامی جمله «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» را مفعول دوم «وَعَدَ» شمرده است، در حالی که جمله نمی‌تواند مفعول «وَعَدَ» و دیگر مشتقات آن قرار گیرد. ترجمه برابر چنین عبارتی است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا لَهُمْ».

همچنین است آیه سوره نور. در این آیه نیز «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» مفعول «وَعَدَ» نیست. بنابراین پیشنهاد این است که در ترجمه آیه مورد بحث نوشته شود: «خدا به کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته کنند، وعده‌ای داده است. آنها از آمرزش و پاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد» و آیه سوره نور نیز این‌گونه ترجمه شود: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورند و کارهای شایسته کنند، وعده‌ای داده است. آنان را در زمین به خلافت می‌رساند و...».

آیه ۱۰: وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ: و (اما) کسانی که کافر شدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، اهل جهنم‌اند.

بررسی

۱. این آیه همان‌گونه که مترجم گرامی با افزوده کلمه «اما» نشان می‌دهد، با آیه قبل پیوسته است و در یک سیاق قرار دارند. آیه قبل فرجام مؤمنان درستکار را بیان فرمود و این آیه در مقابل، فرجام کافران تکذیب‌گر را یاد می‌کند. با توجه به این معنا معلوم نیست چرا مترجم گرامی افعال «کَفَرُوا» و «كَذَّبُوا» را بر خلاف آیه قبل مضارع معنا نمی‌کند؛ یعنی هر دو آیه باید یکسان معنا شوند، یا هر دو ماضی یا هر دو مضارع.

۲. «كَذَّبُوا» به «دروغ انگاشتند» ترجمه شده است. این ترجمه خالی از مسامحه نیست؛ زیرا «انگاشتن» در فارسی به معنای گمان‌کردن و پنداشتن و مانند اینهاست. دهخدا می‌نویسد: «انگاشتن [آت] (مص) تصورکردن، پنداشتن، گمان بردن»،^{۱۷} ولی «تکذیب» مصدر «كَذَّبُوا» نسبت دروغ‌دادن است و نشان نمی‌دهد کسی که تکذیب می‌کند به دروغ‌بودن آنچه تکذیب کرده است، گمان دارد یا گمان ندارد؛ زیرا چه بسا انسان با وجود اینکه گمان به درستی چیزی دارد، آن را تکذیب می‌کند و حتی گاه یقین دارد که آن چیز حقیقت دارد و دروغ نیست. باز هم آن را تکذیب می‌کند که خدا فرمود:

جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ؛ فرعون و اطرافیان‌ش با اینکه دل‌هایشان به درستی معجزات ما یقین داشت آنها را انکار کردند. (نمل: ۱۴)

بنابراین بهتر است تکذیب به دروغ‌شمردن یا دروغ قلمدادکردن ترجمه شود، نه دروغ‌پنداشتن و دروغ‌انگاشتن که در بسیاری از ترجمه‌ها از جمله ترجمه مورد بحث آمده است.

آیه ۱۲: وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ: و خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بررسی

۱. دو کلمه تأکید «لَقَدْ = ل + قَدْ» هیچ انعکاسی در ترجمه ندارد. البته اگر رویه در این ترجمه آن بود که ادوات تأکید بازتاب نداشته باشند مشکلی نبود، ولی در ترجمه همین آیه حرف تأکید در «الْكَافِرِينَ...» ترجمه شده است: «بی‌گمان از گناهانتان درخواهم گذشت» و نیز «قَدْ» در «فَقَدْ ضَلَّ...» منعکس شده است: «شک نیست که راه راست را گم کرده است».

۲. ترجمه یادشده برابر آیه نیست؛ چون در جمله مزبور تصریح نشده است که خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت؛ یعنی «مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ» در آیه نیامده است. علاوه بر این، اضافه «مِيثَاقٌ» به «بَنِي إِسْرَائِيلَ» نشان می‌دهد پیمانی که خدا گرفت، پیمانی بود از آن ایشان و مختص به آنان. این معنا نیز در ترجمه بازتابی ندارد. ترجمه ایشان برابر چنین عبارتی است: «أَخَذَ اللَّهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْمِيثَاقَ»

یا «... میثاقاً».

توضیح: قرآن در بیان گرفتن میثاق سه نوع عبارت به کار می برد: در یک نوع به کسی یا کسانی که از آنها پیمان گرفته شده است تصریح می کند و نیز بیان می کند پیمان از آن ایشان و اختصاصی آنها بوده است، مانند «إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ». (احزاب: ۷) در نوع دیگر بیان می کند که پیمان گرفته شده مختص آنان بوده است، ولی تصریح نمی کند که پیمان از خود آنها گرفته شده است، مانند: «إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ». (بقره: ۶۳) در نوع سوم بیان می کند که از خود آنها پیمان گرفت، ولی یاد نمی کند که پیمان از آن ایشان بود و به آنها اختصاص داشت، مانند: «أَخَذَ مِنْكُمْ مِيثَاقاً». (نساء: ۲۱) بی گمان باید در ترجمه این آیات تفاوت های مذکور به نوعی منعکس شود، ولی ترجمه ها از جمله ترجمه جناب آقای دکتر حداد عادل، معمولاً به این تفاوت ها توجهی نشان می دهند و همه را یکسان معنا می کنند.

وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا؛ و به خدا قرض الحسنه دهید.

بررسی: «قَرْضًا حَسَنًا» به «قرض الحسنه» برگردان شده است. این برگردان به نظر دقیق نمی رسد؛ زیرا در عرف مردم «قرض الحسنه» مقابل قرض ربوی و با بهره است و بی گمان مراد از «قَرْضًا حَسَنًا» این معنا نیست؛ چراکه خداوند در قرارداد این قرض تصریح می کند که چند برابر آن را به قرض دهنده بازپس می دهد که تعریف قرض ربوی و با بهره بر آن صادق می شود. علاوه بر این مترجم گرامی در ترجمه آیات ۱۱ و ۱۸ سوره حدید و نیز آیه ۱۷ سوره تغابن تعبیر «قرض الحسنه» را به کار نمی برد:

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (تغابن: ۱۷): اگر به خدا وام دهید، وامی نیکو، آن را برایتان دوچندان می سازد و شما را می آمرزد و خداوند قدرشناس و بردبار است.

فَقَدْ ضَلَّ سِوَاءَ السَّبِيلِ؛ شک نیست که راه راست را گم کرده است.

بررسی: «ضَلَّ» در دو معنای گم کرد و گم شد به کار می رود. بر فرض نخست «سِوَاءَ» مفعول به و بر فرض دوم منصوب به نزع خافض به شمار می آید؛ یعنی «ضَلَّ عَنْ سِوَاءِ السَّبِيلِ». مترجم گرامی در اینجا و نیز در آیه ۱ سوره ممتحنه معنای اول «ضَلَّ» را برمیگزیند، ولی در آیه ۱۰۸ سوره بقره دیگر معنای «ضَلَّ» را انتخاب می کند و در ترجمه «فَقَدْ ضَلَّ سِوَاءَ السَّبِيلِ» می نویسد: «بی گمان از راه راست گم شده است». هر دو معنا درست و از پشتوانه لغوی و ادبی برخوردار است، ولی بهتر آن است که عبارات همسان، اگر قرینه خاصی در میان نباشد، همسان معنا شوند. اگرچه انتظار این مقدار هماهنگی و همسان سازی انتظار بجایی نیست؛ چراکه آن از کمتر مترجمی برمی آید.